**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۳/۱۱/۹۱ تزاحم - طرق کشف ملاک در موارد تزاحم

**تزاحم ملاکی(بررسی کلام شهید صدر)**

بحث سر این بود که در موارد تزاحم وجود ملاک در هر دو واجب متزاحم را چگونه می‌تواند احراز کرد خب بنابر مبنای مرحوم آقای صدر چون واجب هر دو واجب مقید هستند به، یعنی وقتی شما اتیان به اهم نمی‌کنید مهم فعلی می‌شود و از این فعلیت کشف ملاک می‌شود وجوب فعلی کاشف از ملاک هست ما عرض می‌کردیم که نتیجه این بحث این هست که مورد شخصی که مطیع باشد و اهم را بیاورد نشود کشف ملاک کرد نسبت به مهم و نتیجه بحث این است که القاء نفس در فرض تزاحم برای کسی که در فرض تزاحم اهم را انجام می‌دهد جایز باشد کسی در ظرف تزاحم اهم را انجام می‌دهد این در مورد این شخص چون مهم فعلی نمی‌شود دلیل نداریم که مهم ملاک دارد و ملاکی از شخص فوت می‌شود بنابراین در این فرض اینکه شخص اهم را انجام می‌دهد متعارف افراد هم همین هست فرض کنید شخصی مکانی می‌رود که مجبور می‌شود که برای حفظ نفس شراب بخورد این در نتیجه باید بگوییم که این حفظ نفس چون واجب فعلی است ملاک دارد خب آن بحثی نیست اما اینکه مهم که شراب خوردن هست در این صورت هم ملاک داشته باشد خب دلیل نداریم فعلی که نیست وقتی فعلی نیست به اصطلاح تفویت ملاکی نداشته است پس بنابراین جایز باید باشد در حالی که وجداناً این جور نیست که این موارد جایز باشد این در واقع می‌توانیم دوتا اشکال به کلام مرحوم آقای صدر بزنیم. اشکال سومی که هست آن این هست من تصور می‌کنم که اصلاً طبق مبنای آقای صدر، آقای صدر می‌فرمایند که کشف ملاک فقط به امر است. و راه دیگری متعارفاً برای کشف ملاک نیست حالا تصادفاً یک جایی قرینه خارجیه برای کشف ملاک باشد آن را انکار نمی‌کنند ولی راه متعارف کشف ملاک از طریق امر است ما می‌خواهیم بگوییم لازمه این مطلب این است که اصلاً دوری باشد احراز ملاک یعنی، معذرت می‌خواهم دوری باشد علم به فعلیت

امر. چطور؟ مبنای مرحوم آقای صدر این بود که هر واجبی مقید هست به اینکه مکلف اشتغال به واجب اهم یا مساوی نداشته باشد مقید لبّی این هست دیگر علم به فعل هر تکلیف متوقف است بر علم به تحقق موضوعش بنابراین حالا من این بحث را که دوتا واجب مساوی هست پیاده می‌کنم شبیه همین را در واجب اهم می‌شود پیاده کرد فرض کنید انقاذ غریق دوتا غریق هستند اینها هر دو هم مساوی هستند مثلاً یا مفروض این است که می‌خواهیم مساوی اینها را بگذاریم بحث این است که علم به فعلیت انقاذ غریق اول متوقف است بر اینکه علم به موضوعش پیدا بکنیم موضوعش هم این است که عدم اشتغال به واجب مساوی نداشته باشیم واجب مساوی از جهت اهمیت. اینکه اشتغال به انقاذ غریق دوم اشتغال به واجب مساوی هست یا واجب مساوی نیست فرع این هست که ملاک را در واجب دوم انسان کشف کند چون اگر ملاک را در واجب دوم کشف نکند اصلاً آن اصل اهمیت و مساوی بودن همه اینها فرع این است که اصل این شیء را هم کشف کند و فرض این هست که شما می‌گویید که لا یمکن کشف به اصطلاح ملاک در واجب دوم الا از طریق امر این خب دور است دیگر یعنی کشف فعلیت امر متوقف است بر اینکه کشف ملاک کنیم و کشف ملاک متوقف است بر کشف امر نه این نمی‌شود. این است که وجداناً‌یعنی خود ایشان هم از خارج کشف ملاک می‌کند و لو تصور کرده از خود امر کشف ملاک می‌کند پرسش: کشف امری را ... پاسخ: یا حالا آن امرش به یک نحوه دیگری هست که ما عرض می‌کنیم یا از خارج پرسش:... فرض تزاحم را کشف ملاک می‌کنیم؟ ... پاسخ: حالا عرض می‌کنم یعنی روی مبانی دیگر در واقع وجداناً نمی‌تواند مبنای ایشان به اصطلاح مبنای تامی نیست برای حل فعلیت امر به درد نمی‌خورد پرسش:... یعنی حاج آقا به این اشکال می‌کنید که با امر کاشفیت گفتند صورت می‌گیرد ... پاسخ: یعنی در واقع از یک طرف ایشان وجداناً این مطلب برایش روشن هست که انسان علم به فعلیت تکالیف پیدا می‌کند از یک طرف دیگر کشف ملاک را هم می‌خواهد به امر بزند این دوتا با همدیگر ناسازگار است کشف ملاک ... پرسش:... در این مورد هم ایشان اصرار دارند که ما می‌توانیم علیرغم اینکه مقید می‌کنیم حکم را در

فرض تزاحم باز کشف ملاک هم اتفاق می‌افتد... اشکال می‌کنیم .... پاسخ: کشف ملاک را به امر می‌‌داند دیگر، کشف ملاک را ایشان به امر می‌داند می‌گویم کشف ملاک را به امر بدانیم که ایشان تصریح می‌کند پرسش:... چون همین که شما قبلاً هم فرمودید که وجداناً انسان موارد تزاحم و تعارض را فرقش را ... پاسخ: نه ایشان می‌گوید فقط کشف ملاک از طریق امر است بحثش این است ایشان پرسش: نه این قسمت فرمایش ایشان که، اگر ایشان ثبوتاً‌بگویند ما می‌دانیم که مقید هست فرض تزاحم حکم تقیید می‌شود به اینکه مثلاً به اهم یا مساوی مشتغل نباشد ولی لازم نیست که در مورد مورد این را در بیاوریم ما به طور کلی می‌دانیم که به آن واجب اهم یا مساوی که برای اینکه ما نمی‌دانیم کدام است ... پاسخ: بنابراین هیچ وقت نمی‌شود فعلیت را کشف کرد توجه نکردید هیچ وقت فعلیت امر را نمی‌شود احساس کرد دیگر هیچ وقت نمی‌شود در هیچ امری نمی‌توانید احراز کنید که این امر واجب است یعنی هیچ واجبی پرسش: وقتی کشف ملاک نکردید چه جور اهم و مهم و مساوی را می‌خواهید تشخیص بدهید؟ که متوقف به فعلیت ... پاسخ: آن چیزی هست که نمی‌شود دیگر پرسش: آخر ایشان می‌خواهد الان اشکال تعارض را حل بکند این بیان را دارد یا می‌خواهد نه بگوید در مورد مورد هم ما این کار را می‌کنیم و فعلیت را استفاده می‌کنیم ... پاسخ: نه اینکه پیداست باید فعلیت استفاده بشود دیگر اینکه نمی‌شود که پرسش: ممکن است مثل خود شما از خارج استفاده بکند کدام اهم است ... پاسخ: نه ایشان تصریح می‌کند باید با امر باشد اصلاً تکیه ایشان بر این هست که راه حل شناخت ملاک امر است الا نادراً راه حل غالبی شناخت ملاک امر است عرضمان این هست که اینها درست نیست. خب عمده من تصور می‌کنم که آن چیزی که وجداناً‌اینجا‌ها هست این هست که امر دالّ امر فعلی به آن معنا نیست که موارد تزاحم باشد ... همان مبنایی که عرض کردم امر اقتضایی امر شأنی به همان تفصیلی که قبلاً گذشت خب از همان کشف ملاک هم که می‌کنیم دیگر آن واضح است دیگر اما حاج آقا مبنایشان چیز دیگری هست ایشان می‌فرمایند که اوامر پرسش:... چه جوری کشف ملاک ... در فرض تزاحم ... پاسخ: در فرض تزاحم هم ما می‌گوییم امر اقتضایی وجود دارد امر اقتضایی

ملازم ملاک ... مطلبی ندارد یعنی چیزی که اگر مانعیت مزاحم نبود من را تحریک می‌کرد این به دلیلی معلول ملاک است دیگر در اینکه کشف ملاک می‌کند اینکه بحثی نیست عمده‌اش این است صغرویه همین جور هست یا نیست حالا کسی اگر استظهار این بکند که امر دال بر وجوب اقتضایی هست در کشف ملاکش که دیگر آن بقیه‌اش که واضح هست بحث سر این است که آیا صغرویاً، ما می‌خواهیم بگوییم برهانی نداریم عرض ما این هست ما می‌خواهیم بگوییم وجداناً مجموع جهات را که بسنجیم به نظر می‌رسد که اوامر یک چنین مفادی دارند در واقع با نقض سایر نکاتی که برای مفاد امر و کشف ملاک وجود دارد به این مطلب می‌رسیم اما بیانی که حاج آقا دارند ایشان بیانشان این هست که اوامر صورت تزاحم را شامل نمی‌شوند و ملاک بودن را ما از خارج استفاده می‌کنیم به تناسبات حکم و موضوع البته می‌فرمایند که بعضی موارد ادله لفظیه‌ای که دال بر ملاک هستند وجود دارد ولی معمولاً از خارج مطلب استفاده می‌شود. جملات خبریه که مثلاً «الصلاة خیر موضوع، فمن شاء استقلّ و من شاء استکثر» می‌گویند این مطالب دال بر ملاک هست ولی حالا منهای آن در جاهایی که یک چنین اوامر لفظیه‌ای وجود نداشته باشد عرفاً به تناسبات حکم و موضوع ملاک کشف می‌شود ایشان این جوری می‌فرمایند که چون عرف قدرت را دخیل در ملاک نمی‌بیند شخص قادر بر شیء و فاقد قدرت به شیء را هر دو را ذی ملاک می‌بیند ولی خب کسی را که قادر هست می‌تواند احتیاجی که دارد بر آورده کند کسی که فاقد قدرت هست با وجود احتیاج راهی برای بر طرف کردن احتیاج و رسیدن مقصودش ندارد من یک سری سؤ‌الاتی در مورد بیان حاج آقا برایم هست نشده یک موقعی از محضرشان بپرسم ابهاماتی هست که به هر تأثیر دارد در تحلیل این نظریه یکی اینکه،‌اینکه ایشان می‌فرمایند عرف تناسبات حکم و موضوع کشف ملاک می‌کند مرادشان کشف قطعی یا اطمینانی است یا اعم از کشف قطعی و اطمینانی و کشف ظنی است آن وقت اگر کشف ظنی شد دلیل اعتبار این ظن چیست؟ من فکر می‌کنم که اگر قطعی و اطمینانی که باشد خب بحثی نیست اما اگر ظنی هم اگر باشد ممکن است ما با دلیل انسداد صغیر این ظن را حجت بدانیم

به این بیان که به هر حال بسیاری از واجبات با همدیگر تزاحم دارند و در غالب موارد دلیل لفظیی که کشف از ملاک بکند در ظرف تزاحم وجود ندارد اگر قرار باشد و عرف هم مثلاً در، اگر عرف در بیشتر موارد اطمینان داشته باشد خب نه آن ظن‌ها به درد نمی‌خورد ولی اگر بگوییم معمولاً عرف ظن حاصل می‌کند از یک طرف دیگر حکم صورت تزاحم را شارع باید بیان کرده باشد به هر حال تکلیف مردم در قبال واجبات متزاحمه باید روشن شده باشد از یک طرف شارع بیان نکرده باشد اینها هم کاشف از این هست که شارع اکتفاء کرده است به همان ظنی که عرف برایش حاصل می‌شود و آن ظن را حجت می‌داند تصور می‌کنم تقریب ایشان این باشد این یک سؤ‌ال‌پرسش: یعنی حاج آقا می‌فرمایند از طریق تناسبات حکم و موضوع ملاک کشف می‌شود ... پاسخ: از طریق تناسبات حکم و موضوع عرف ظناً ملاک را کشف می‌کند و این ظن عرف به ملاک به دلیل انسداد صغیر حجت است و لو در بیشتر موارد چون ظن هست اگر قرار باشد حکم دائر مدار کشف اطمینانی ملاک باشد در موارد تزاحم که باب وسیعی از فقه را تشکیل می‌دهد نمی‌شود حکم شرعی را استخراج کرد همین که شارع یک بیان خاصی که اطمینان بخش هست برای ما نیاورده است کاشف از این هست که در دایره احراز حکم فعلی اکتفاء کرده است به ظن عرف این یک سؤ‌ال‌و همین پاسخ سؤ‌ال‌دوم که مهمتر است عمدتاً‌این سؤ‌ال هست که برای من یک قدر ابهام دارد آن این است که ایشان می‌فرمایند عرف به تناسبات حکم و موضوع و اینکه غالباً قدرت در ملاک دخیل نیست کشف ملاک می‌کند اینکه ایشان می‌فرمایند قدرت درملاک دخیل نیست در ملاک واجبات عرفیه دخیل نیست یا واجبات شرعیه یعنی یک موقعی هست عرف برای خودش یک سری ملاکاتی دارد یک سری واجباتی دارد یک سری درکهایی دارد خب در آن واجباتی که در عرف واجب هست عرفاً خودش هم می‌فهمد که قدرت دخیل نیست در ملاکات یک موقع هست نه می‌گوییم در واجباتی که خود شرع مقدس هم آن واجبات را تأسیس کرده مثلاً واجباتی که ریشه عقلایی هم ندارد اصلاً خود شرع مقدس آن واجبات را آورده در مورد آنها هم قدرت دخیل در ملاک نیست خب سؤ‌ال این هست که اگر قدرت در امور عرفی دخیل در

ملاک نیست اگر مراد این قسم باشد به چه دلیل در امور شرعی هم دخیل در ملاک نباید باشد به چه دلیل یعنی مجرد اینکه در واجباتی که عرف آن واجبات را مستقیماً‌درک می‌کند و در نظامهای عرفی آن واجبات وجود دارد قدرت دخیل نیست این ملازمه با این ندارد که در واجبات شرعی هم قدرت دخیل در ملاک نباشد پرسش:... شارع از نظام تقویم عرفی خارج می‌شود؟ پاسخ: خارج نمی‌شود چون چیزهایش متفاوت است بحث سر این هست نظام، بحث ملاکی که عرف درک می‌کند غیر ملاکی که شرع هست ما چه می‌دانیم پرسش:... پاسخ: صبر کنید این بحث به آن قدرت و اینها ربطی ندارد صبر کنید تا یکی یکی پرسش: ... این اشکال فقط در امور مخترع است دیگر پاسخ: امور مخترع است و بلکه حتی امور، من حالا اشکال را روی امور مخترع چیز می‌کنم ولی اشکال به نظرم فقط در امور مخترع نیست حتی در اموری که شارع هم امضاء کرده اینکه ملاکی که شارع برای امضاء دارد دقیقاً عین ملاک عرف هست معلوم نیست ممکن است ملاک اوسع باشد اضیق باشد درست است که اصلش از شارع هست ولی محدوده‌اش، اصلش از عرف است ولی محدوده وجوب شرعی با وجوب عرفی معلوم نیست یکسان باشد و ملاکی که باعث می‌شود شرع مقدس امضاء کند معلوم نیست آن ملاکی باشد که عرف دارد ملاک امضاء غیر ملاکی ممکن است باشد که عرف در نظر گرفته پرسش: حاج آقا این فرمایش شما ... بحثهایی که در مورد امر می‌کنیم دلالت بر فور و تراخی نمی‌دانم این همه استفاده‌ها وجوب تعیینی وجوب عینی اینها همه‌اش می‌کنیم به خاطر همان می‌گوییم که عرف چه جوری برداشت می‌شود ... پاسخ: نشد اصلاً توجه نمی‌کنید به بحث، بحث سر این نیست که فهم عرف از شرع حجت است یا حجت نیست آنها بحث این است که عرف چیزی را می‌فهمد این عرف نظرش حجت است بحث این نیست بحث این هست که عرف در قانونگذاریهای خودش در وجوباتی که دارد ملاکاتش قدرت معمولاً دخالت ندارد. آیا این لازمه‌اش این هست که در وجوبات شرعی هم قدرت در ملاک دخالت نداشته باشد؟ چه ملازمه‌ای است؟ پرسش:... پاسخ: صبر کنید بحث یک قدری به جایی برسد بعداً چیزی ماند صحبت می‌کنیم پرسش: طبق مبنای حاج

آقا بحث قدرت یعنی ... جدا می‌شود از بلوغ از عقل دیگر پاسخ: بله دیگر پرسش:... یعنی در واقع ... پاسخ: بله.

خب این یک اگر بحث این باشد که عرف در امور عرفی خودش چون قدرت را دخیل در ملاک نمی‌بیند پس ما بخواهیم از این ملازمه بگیریم در امور شرعیه یک موقع هست نه می‌گوییم عرف نسبت به واجبات شرعیه قدرت را دخیل نمی‌بیند بحث سر این است که عرف چه جوری نسبت به واجبات شرعیه احاطه دارد که قدرت دخالت دارد دخالت ندارد؟ با توجه به اینکه در نوع واجبات شرعیه، به خصوص واجبات این نکته را من ضمیمه می‌کنم در مستحبات خیلی وقتها یک سری ادله خلاصه اخباراتی که به داعی وجود ملاک هست وجود دارد «الصلاة خیر موضوع، فمن شاء استقلّ و من شاء استکثر» مال نمازهای مستحبی است و نمی‌دانم روایاتی که خاصیت‌دار بودن صوم و حج و امثال اینها را بیان می‌کند اینها آن مقداری از آن استفاده می‌شود اصل المصلحه هست اما مصلحت ملزمه‌دار بودن از اینها استفاده نمی‌شود عمده‌اش مصلحتی که ایجاب را به دنبال می‌آورد است نسبت به مصلحت ایجابیه ادله‌لفظیه‌ای که به صورت جمله اخباریه مصلحت را بیان کند شاید نباشد من الان عجالةً‌چیزی یادم نمی‌آید مثالهایی که حاج آقا مطرح می‌فرمودند در جملات خبریه آن جوری که من در ذهنم هست همه‌شان در مورد مصلحت اعم از وجوب است یعنی اصل مصلحت شیء هست اما مصلحت الزامیه خصوص مصلحت الزامیه پرسش: ... «الصلاة لا تترک بحال» پاسخ: نه چنین چیزی که الان نداریم «الصلاة لا تترک بحال» نداریم ثانیاً آن هم وجوب است «الصلاة لا تترک بحال» وجوب است پرسش:... پاسخ: نه این وقتی وجوب هست چیز می‌شود دیگر همان اشکالی که، امر است اصلاً «الصلاة لا تترک بحال» عبارت خبریه نیست مراد از خبریه نه خبریه‌ای که به داعی انشاء باشد خبریه‌ای به داعی انشاء باشد مثل انشاء است یعنی همچنان که انشاء مقید به قدرت است چون حالت خبریه‌ای که به داعی انشاء هست آن هم مقید به قدرت است چیزی آن را حل نمی‌کند. ... پرسش: این را برای ما تصویر کنید ... پاسخ: ببینید بحث این هست که عرف برای خودشان یک سری واجبات دارد می‌گوید

دروغ نباید بگویید به فقراء باید کمک کنید به پدر و مادر باید کمک کنید یک سری از این جور قوانین دارد یک سری قوانین هم هست در شرع مقدس وارد شده زکات بدهید خمس بدهید جهاد کنید نمی‌دانم امثال اینها خب در اموری که در عرف واجب هست و خود عرف می‌فهمد، عرف می‌فهمد که حفظ پدر و مادر اینکه من پدر و مادر خودم را به آنها کمک کنیم به اصطلاح خطراتی که متوجه پدر و مادر هستند از آنها دفع بکنم این مصلحت دارد و لو من نتوانم خطرات را از پدر و مادرم دفع کنم این نیاز است، این نیاز را بر طرف نمی‌کنند فوقش این است که من یک مصلحت از من فوت می‌شود نه اینکه مصلحت وجود دارد اینکه من چه بتوانم چه نتوانم سدّ خلّه مستحقین مصلحت دارد ملاک دارد اینکه در جامعه فقرشان باید بر طرف بشود زکات، به عنوان صدقه یعنی صدقات و رفع احتیاج مستحقین اینها یک امر عامی هست و حالا همه درک می‌کنند که چه به اصطلاح قدرت داشته باشید چه قدرت نداشته باشید ملاک دارد نمی‌دانم همه وجوباتی که، راست گفتن شخصی هم که قادر نیست وقتی دروغ می‌گوید افراد به خلاف می‌افتند افراد به گمراهی می‌افتند آن مفسده‌ای که در دروغ هست. نسبت به شخصی هم که قادر نیست وجود دارد فقط نسبت به شخص قادر نیست که عاجز و قادر هر دو در مفسده کذب یکسان هستند فقط عرف می‌گوید آن شخصی که قادر است این مصلحت را اگر استیفاء نکند مذمت می‌شود ولی شخصی که عاجز هست به دلیل عدم استیفای مصلحت مذمت نمی‌شود مذمت نشدن غیر از این هست که بگوید که ملاک وجود ندارد بحث سر این هست که، درست است این مطلب صحیح هست که عرف در آن چیزهایی که خودشان در دایره امور عرفیه خودشان درک می‌کنند در آن دایره قدرت را دخیل در مصلحت نمی‌بینند ولی بحث این هست که آیا از این درک عرف نسبت به دایره واجبات عرفیه می‌توانیم کشف کنیم که در نماز هم مثلاً، نماز هم کسی که مثلاً انقاذ غریق را ترک کرد آمد نماز خواند و ما مثلاً قائل به ترتب هم نیستیم بحث تزاحم هست دیگر قائل به ترتب نیستیم با ملاک می‌خواهیم تصحیح کنیم. نماز کسی که انقاذ غریق را ترک می‌کند و می‌آید به نماز اشتغال می‌ورزد به چه دلیل ذات ملاک هست تا حکم به صحتش

کنیم بحث این است دیگر پرسش: عرف وقتی که قدرت در ملاک دخیل باشد تصریح می‌کند به اینکه مثلاً فرض کنید که ... پاسخ: صبر کنید بگذارید بحث به یک جایی برسیم تا ببینیم ... من حالا اصل شبهه را دارم می‌گویم پرسش:... این شخص خودش رفته خودش را از قدرت بر انجام اهم بازداشته با آنجایی که طرف مجبور است دروغ بگوید فرق دارد این خودش اشتغال به اهم نکرده حالا رفته به مهم مشتغل شده خب بین این دوتا ... پاسخ: نه حتی در این قسمت دوم در معذوریت و عدم معذوریت فرق دارد و الا در اینکه به هر حال ملاک فوت می‌شود که فرق ندارد که.

خب ببیند اشکال ما، سؤ‌ال ما این است حالا اشکال تعبیر درستی نیست سؤ‌ال ما این هست که اینکه ما می‌گوییم که تناسبات حکم و موضوع باعث می‌شود که عرف ملاک را کشف کند تناسبات حکم و موضوع در دایره واجبات عرفیه باعث می‌شود که کشف ملاک در دایره واجبات عرفیه باشد یا در یک دایره وسیع‌تری مراد نسبت واجبات شرعیه هم هست اگر در دایره واجبات عرفیه باشد این واجبات عرفیه چگونه ملازمه دارد با واجبات شرعیه مجرد اینکه در واجبات عرفیه قدرت در ملاک دخیل نیست به چه بیان ملازمه داشته باشد بر عدم دخالت قدرت در ملاک در واجبات شرعیه این هم این. خب ممکن است شخصی بگوید که یک چیزی شبیه اطلاق مقامی درست کند به این تقریب این سؤ‌ال شبیه همین سؤ‌ال در بحث سیره عقلاء در خبر واحد هست که کلام شهید صدر مراجعه کنید شهید صدر این اشکال را مطرح می‌کنند اینکه شما می‌گویید خبر واحد حجت هست در نزد عقلاء خبر واحد در امور عرفیه برایش حجت هست یا در امور شرعیه اگر در امور عرفیه هست چه ربطی به امور شرعیه دارد اگر می‌خواهید بگویید در امور شرعیه کجا این را صغرویاً احراز می‌کنیم ایشان در واقع راه حلهایی دارد حالا من آن راه حلهایش را نمی‌خواهم همه‌اش را وارد بشوم یکی از راه حلهایی که مطرح می‌کند این هست که می‌گوید بعضی چیزها در امور عرفیه چنان رسوخی دارند که ناخودآگاه عرف متعارف آن امور را در امور شرعیه هم چیزش را تسریه می‌دهد و اگر شارع بخواهد نظرش در امور شرعیه غیر از

نظر عرف باشد باید تصریح کند و الا اگر تصریح نکند عرف متعارف ناخودآگاه آن روشی که در امور خودش دارد به امور شرعیه تعمیم می‌دهد در آن امور هم همین روش را پیش می‌برد یک چیزی شبیه آن می‌تواند در این مسئله بیان حاج آقا باشد ایشان می‌خواهند بگویند که اصل تناسبات حکم و موضوع در امور عرفیه است عرف در امور عرفیه و همچنین یک سری از امور شرعیه‌ای که به اصطلاح ملاکاتش را از شرع به دست آورده مثل مستحبات و اموری که جملات خبریه ملاکش را برای عرف مشخص کرده در نوع این موارد که نگاه می‌کند می‌بیند که قدرت در ملاک دخالت ندارد و همین زمینه این هست که در امور شرعیه هم همین مطلب را تسری بدهد زمینه این مطلب هست که این را در امور شرعیه هم تسری بدهد و اگر شارع نظرش بر خلاف نظر عرف باشد در کشف ملاک باید تصریح بکند یعنی یک نوع اطلاق مقامی. البته این تقریب یک پیش فرضی باید داشته باشد که این پیش فرض دیگر حالا می‌گویم حاج آقا شاید هم به این متلزم بشوند نمی‌خواهم چیز کنم که حتماً متلزم می‌شوند یا نمی‌شوند می‌گویم یک سری چیزهایی هست که پیش از اینکه اشکال است سؤ‌ال‌است این هست که می‌خواهم یک خرده بحث تقریب یک مقدار پخته بشود آن این است که باید سیره عقلاء را و آن تناسبات حکم و موضوعی که عرف دارد که این قدر راسخ ببینیم که زمینه سرایتش به امور شرعیه هم وجود داشته باشد می‌گوییم اصلاً این جور به اصطلاح نسبت سنجی‌ها و این جور، یعنی ملاک‌شناسی‌ها را عرف برایش در دایره عرفی خودش خیلی یک سیره قویی دارد و امثال اینها و بنابراین این باعث می‌شود که چون در امور عرفی خودش این یک سیره راسخه مستمره دائمه هست این زمینه‌اش که در امور شرعیه هم به همان عمل کند وجود دارد این باعث می‌شود که اگر شرع نظرش بر خلاف آن باشد باید تصویر کنید یک مقداری چیزی هست دیگر یک مقداری پرسش: ... یعنی یک چیزی که عرف برداشت می‌کند ... پاسخ: اصل اینکه عرف یک چنین برداشتی را دارد بحثی نیست بحث این هست که آیا این برداشت در آن حدّی هست که رسوخ دارد که عرف ناخودآگاه آن را در واجبات شرعیه هم تسری بدهد. پرسش:... در مباحثی نظری

است ... در مورد این ملاک ... پاسخ: حالا آن را صبر کنید در اینکه نظری هست این را می‌رسیم در موردش صحبت می‌کنیم نظری بودن و نبودن را حرف داریم پرسش:... اصلاً بدیهی بودن این را عرف خیلی بدیهی می‌بیند که قدرت در ملاک تأثیر نداشته باشد پاسخ: در امور عرفی بله نه بدیهی بودن در امور عرفی روشن است، در امور عرفی کاملاً روشن است ولی آیا پرسش:... می‌گویم بدیهی بودنش و واضح و روشن بودنش در عرف کفایت می‌کند برای سرایت پاسخ: نه مجرد اینکه، چون آن را چیزهایش خودش درک می‌کند در امور شرعیه همچنان که اصل قدرت بودن را چون قدرت را شارع باید کشف کند اینکه من می‌خواهم عرض کنم این است این دیگر یک مقداری به چیز شخصی دارد بستگی دارد که آن شخصی که ادعای این چیز دارد مثلاً حاج آقا می‌خواهند بفرمایند که بله رسوخ دارد به امور شرعی هم سرایت می‌کند بنابراین اگر عرف، اگر شارع نظرش بر خلاف درک عرف باشد باید تصریح کند یعنی می‌خواهم ببینیم یک عرض کنم خیلی جای بحث آنچنانی نیست ممکن است یک شخصی بگوید یک چنین رسوخی را نمی‌بینیم و امثال اینها و دیگر خیلی ... بحث نیست اما اگر ما گفتیم که اصلاً در دایره امور شرعیه عرف درک نمی‌کند در دایره امور شرعیه باید برای کشف قدرت مثلاً به همان بحثی که ما می‌گفتیم، می‌گفتیم ظاهر ادله آن هست که به آن وجوب اقتضای می‌خواهد پابند بشود این را عرض می‌کنم که من خودم شخصاً فکر می‌کنم که حالا منهای اینکه بیان حاج آقا تام باشد یا تام نباشد آنکه اوامر دال بر ملاک هستند وجداناً من یک چنین درکی ندارم حالا بگویم برهان خیلی، برهانی که بتوانیم خیلی روی آن تکیه کنم و امثال اینها ندارم. پرسش:... پاسخ: خوب بد بودنش این است که این چیزهایی نیست که خیلی بشود روی آن مانور داد و استدلال کرد و امثال اینها و این فکر می‌کنم که این شکلی هست خب حالا راه حلهای دیگری که برای کشف ملاک وجود دارد آنها را عرض می‌کنم یکی از راه حلها، راه حلهایی که در کلام آقا شیخ محمد حسین اصفهانی هست در کلام مرحوم آقا ضیاء‌هست و شاید در کلام آقایان دیگر هم هست آن استدلال به دلالت التزامی کلام گفتند که مثلاً فرض کنید یک دلیل می‌گوید «أنقذ هذا الغریق» یک دلیل هم

می‌گوید «أنقذ هذا الغریق» اینکه هر دو این وجوبها از جهت فعلیت، به فعلیت خودشان باقی باشند خب با هم تعارض دارند تساقط می‌کنند ولی حکم یک دلالت التزامی هم در ملاک دارند دلالت مطابقی دلیل ایجاب به تساقط ساقط می‌شود «أنقذ هذا الغریق» و «أنقذ ذاک الغریق» نسبت به وجوب فعلی تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند مدلول مطابقی‌شان ولی مدلول التزامی که «فی انقاذ هذا الغریق ملاک» و آن یکی که می‌گوید «فی انقاذ ذاک الغریق ملاک» این مدلول التزامی‌ها برای ما ثابت می‌شود می‌گویند دلالت التزامیه هر چند در وجود تابع دلالت مطابقیه است ولی در حجیت تابع او نیست. خب اینجا این بیان چندتا اشکال به این مطرح هست اشکال اول اینکه نه دلالت التزمیه تابع دلالت مطابقیه هست در حجیت تابعش هست اشکال دیگر اینکه اصلاً این جای دلالت مطابقیه وجود دارد التزامیه وجود دارد یا ندارد این را انشاء الله توضیحش را من فردا عرض می‌کنم. پرسش:... اصل وجود امر هم که در زمان تزاحم هم این دفع است رفع نیست که ما بگوییم یعنی از اول بگوییم اصلاً امر در زمان وجود تزاحم ما نمی‌دانیم امر هست یا نیست ما بخواهیم ... پاسخ: چرا نمی‌دانیم پرسش:... شما آمدید می‌گویید که فرض می‌کنید در زمان تزاحم می‌گویید... خب امر هست کجا از اول وجود امر در زمان تزاحم به عنوان اینکه ... پاسخ: اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند باشد دیگر پرسش:... خب اطلاق دلیل شامل فرض تزاحم می‌شود یا نه ... پاسخ: نه فرض این است که آن بیان را کلام حاج آقا را به اصطلاح امر نسبت به فرض تزاحم اطلاق ندارد را قبول ندارند می‌گویند اطلاق دارد برهان عقلی اینکه قادر نمی‌‌تواند تکلیف داشته باشد این اطلاق را تقیید می‌زند والا این جور نیست که از ابتدا یک مقیدی وجود داشته باشد. پرسش:... بگوییم که عرف اگر در قدرت، در ملاک دخیل باشد این را تصریح می‌کند مثلاً مادر به بچه‌اش می‌گوید که ... پاسخ: خب حالا فرض کنید تصریح می‌کند پرسش: و شارع در همان بیانی که در واجب تخییری مثلاً می‌گوییم ... پاسخ: عرف در امور عرفی خودش تصریح می‌کند امور شرعی چی پرسش: اگر هم شارع می‌خواهد قدرت در ملاک دخیل باشد این را بیان می‌کند ... پاسخ: چرا به چه دلیل؟ پرسش:... پاسخ: نه بحث همین است

یعنی اشکال بحث این است که پرسش:... پاسخ: نه در این امور عرفیه یک روشی دارد روش عرفیه هست پرسش:... مثلاً ما در واجب تخییری چی می‌گوییم اگر ظهور در واجب ... پاسخ: نه بحث سر این است که نشد توجه نمی‌کنید آن هم با همین مشکل مواجه هست بحث این است که عرف پرسش:... همه آنها را اشکال می‌کنید؟ پاسخ: بله اشکال می‌کنیم جوابش هم همین است راه حلی که عرض کردم، چون تسری می‌کند در امور شرعیه پرسش:... پاسخ: این اشکال، اشکال عامی هست که در همه سیره‌های عقلاء است که سیره عقلاء در امور عرفیه است اینکه سیره عقلاء را ما در امور شرعیه هم محکم بدانیم دلیلش چی هست؟ پرسش:... این نکته را بفرمایید که ما این قبول داریم که شارع براساس همین نظام ... امر و نهی‌اش را می‌آورد دیگر پاسخ: این خودش دلیلش اشکال سر همین است پرسش: این دیگر حاج آقا خیلی اشکال بزرگی است ... پاسخ: نه اشکال سر همین است پاسخش هم همین است که عرف آن نظام عرف که خودش دارد آن نظام را در امور شرعیه هم پیاده می‌کند پرسش:... همان رسوخی که فرمودید پاسخ: همان رسوخ ... پرسش: یعنی براساس همین تحلیل زیر بنایش را می‌فرمایید ... پاسخ: خب همین است دیگر ... این اشکال اختصاص به اینجا ندارد اشکال تمام سیره‌های عقلایی هست. که این محدوده‌اش امور عرفیه است...

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»